

مردم‌سالاری دینی از دیدگاه آیت‌الله مصباح

سحر خلیلی*

چکیده

مردم‌سالاری دینی اصطلاح تازه‌ای در گفتمان سیاسی دنیاست که در بستر مبانی سیاسی اسلام و متأثر از آموزه‌های نبوی و علوی روئیده و بر آن است تا ضمن پاسداشت حقوق مردم در حوزه سیاست و اداره امور جامعه و پرهیز از الگوهای حکومتی استبدادی، اصول و مبانی ارزشی را متجلی سازد. بدین ترتیب، نظام اسلامی از الگوهای سکولار غربی متمایز می‌شود.

نوشتار حاضر به روش مطالعه اسنادی - تحلیلی، درصدد تبیین دیدگاه آیت‌الله مصباح در خصوص مردم‌سالاری دینی می‌باشد. یافته پژوهش به این موضوع تکیه دارد که مردم‌سالاری دینی بر رضایت مردم، ارزش‌مداری، حق‌مداری و قانون‌گرایی استوار است. مردم‌سالاری دینی در چارچوب اصول و ارزش‌های اسلامی معنا و مفهوم می‌یابد. مردم‌سالاری دینی به دنبال این است که خواست مردم متوجه تحقق و تحکم مبانی و اهداف عالی دین باشد و چنان نیست که بر نفی و یا تضعیف آن تعلق گیرد. در این صورت مردم‌سالاری محتوای ارزشی خود را از دست داده، اطلاق وصف دینی بر آن صحیح نخواهد بود.

کلیدواژه‌ها: مردم‌سالاری دینی، دموکراسی، نظام اسلامی، حکومت اسلامی.

مقدمه

کامل‌تر از دموکراسی غربی است.^(۲) در واقع، مردم‌سالاری دینی الگوی جدیدی برای حکومت‌هاست که در بستر مبانی سیاسی اسلام و متأثر از آموزه‌های نبوی و علوی روییده و بر آن است تا ضمن پاسداشت حقوق مردم در حوزه سیاست و اداره امور جامعه و پرهیز از الگوی حکومتی استبدادی، رعایت اصول و مبانی ارزشی را بنماید.

توجه به تحولات و شرایط کنونی کشورهای عربی و مسلمان، افزایش سطح آگاهی و بینش ملت‌ها و تغییر نظام‌های حاکم بر این کشورها، ضرورت تبیین ابعاد مردم‌سالاری دینی و معرفی آن به ملت‌ها را (به عنوان الگوی جایگزین) بیش از پیش می‌نمایاند.

سؤال اصلی پژوهش حاضر این است: مردم‌سالاری دینی بر چه پایه‌هایی استوار است؟ بر اساس این پرسش، سؤالات دیگری نیز مطرح می‌شود:

۱. تفکر نسبی‌گرایی در دموکراسی و مردم‌سالاری دینی چگونه پذیرفته می‌شود؟
 ۲. حق حاکمیت متعلق به کیست؟
 ۳. جایگاه مردم در مردم‌سالاری دینی چگونه است؟
 ۴. تعریف از آزادی در مردم‌سالاری دینی چیست؟
 ۵. نظام تفکیک قوا و نظارت بر آن چگونه مطرح است؟
 ۶. جامعه مدنی به چه صورت تعریف می‌پذیرد؟
- برای روشن شدن بحث و پاسخ به سؤالات مطرح‌شده، از آن روی که دموکراسی مفهومی شناور را تداعی می‌کند، باید مقصود از دموکراسی مشخص شود و تعریفی مشترک از آن به دست آید، سپس آن را با دین سنجیده تا نتیجه درست حاصل گردد. برای ارائه تعریف مشترک از دموکراسی باید از مؤلفه‌های آن استفاده کرد؛ شاخص‌هایی نظیر آزادی، حاکمیت قانون، جامعه مدنی،

دموکراسی مفهومی است که در طول تاریخ دچار تحول شده است و معانی بسیار متفاوت و مفاهیم ضمنی متعددی در تاریخ طولانی خود دارد. با توجه به مراحل تاریخی که دموکراسی طی کرده، سه تفسیر و معنای کلی از دموکراسی وجود دارد:

۱. دموکراسی به معنای دخالت مستقیم مردم در امور حکومتی است که در مدت زمانی کوتاه در یونان باستان اجرا و سپس منقرض گشت.

۲. دخالت مردم در حکومت به وسیله انتخاب نمایندگان؛ همان شیوه‌ای که در کشورهای امروزی از جمله ایران وجود دارد.

۳. معنای سوم دموکراسی این است که تمام شئون حکومت - اعم از قانون‌گذاری و اجرا - از دین جدا باشد؛ یعنی شرط دموکراتیک بودن، سکولاریسم است.^(۱) اما جدای از روند تحول دموکراسی، و در دهه پیروزی

انقلاب اسلامی ایران، اصطلاحی تازه در گفتمان سیاسی دنیا شکل گرفت که به «مردم‌سالاری دینی» تعبیر شد. این اصطلاح، هرچند در لفظ با دموکراسی مشابه است، اما از نظر ماهیت چیزی جدای از آن است. اولین بار امام خمینی^(ره) به این مسئله اشاره فرمودند. ایشان درباره دموکراسی در پاسخ به سؤال خبرنگار هلندی که پرسید: شما می‌خواهید چه نوع رژیمی را جانشین نظام کنونی سازید و آیا تمدن اسلامی را با تمدن کنونی غرب سازگار می‌دانید، فرمودند: «رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، رژیم عادلانه‌ای است که شبیه آن رژیم، در دموکراسی غربی نیست و پیدا نخواهد شد، ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی که در غرب هست مشابه باشد، اما آن دموکراسی که ما می‌خواهیم به وجود آوریم در غرب وجود ندارد؛ دموکراسی اسلامی

سیاسی را دربر نمی‌گیرد و دین تنها بیانگر رابطه انسان با خدا و ترسیم‌کننده رابطه شخصی و فردی با خداوند است. از این منظر، مسائل اجتماعی و سیاسی و بین‌المللی و روابط بین دولت و مردم و دولت‌ها با یکدیگر از حوزه رابطه انسان با خداوند خارج است و در نتیجه، بیگانه با دین است. اما از نگاه اسلام، دین دارای جامعیت بوده و همه مسائل فردی و اجتماعی انسان را دربر می‌گیرد و شامل روابط انسان با خدا و انسان با انسان‌های دیگر و همه عرصه‌های مسائل اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی می‌شود؛ چون از منظر اسلام، خداوند حاکم بر جهان و انسان است.^(۴) حال به عنوان پیش‌فرض‌های بحث، نگاهی اجمالی به مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی می‌افکنیم:

الف. مبانی هستی‌شناختی

در فلسفه سیاسی اسلام، توحید مبنا و نقطه عزیمت هر نظریه‌ای به شمار می‌رود. بسط توحید در عرصه اجتماع و سیاست، منجر به شکل‌گیری نظام توحیدی، حاکمیت قوانین الهی در جامعه و نفی فساد و ظلم می‌گردد و همه ساختارها، متأثر از اصل توحید است و خدامحوری مهم‌ترین شاخصه جامعه اسلامی محسوب می‌شود در آن، خداوند منشأ حق است.

با توجه به اصل توحید می‌توان گفت:

۱. خالق و آفریننده جهان در همه عوالم وجود انسان، تنها خدای متعال است که از همه حقایق مطلع و قادر بر همه چیز است.

۲. انسان تنها باید در برابر خدا تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کرد، مگر آنکه اطاعتش، اطاعت خدا باشد و حق حاکمیت از آن خداوند است.

۳. جهان هستی و به ویژه کره زمین و متعلقاتش، به

نظام نمایندگی، نظام تفکیک - استقلال و نظارت قوا و مسئولیت‌پذیری که جمع آنها به عنوان عناصر تعریف‌کننده دموکراسی، مورد پذیرش عموم متفکران این حوزه می‌باشد. با سنجش هریک از این مؤلفه‌ها با دین و بیان نظر دین و روشن کردن زوایای آن، می‌توان به تبیین ابعاد مردم‌سالاری دینی پرداخت.

هر چند ممکن است در خصوص مردم‌سالاری دینی مقالات زیادی، به ویژه در چند سال اخیر نگاشته شده باشد، اما در خصوص تبیین دیدگاه نظریه‌پردازان و اندیشمندان اسلامی در این عرصه کار درخوری صورت نگرفته است. هر چند جسته و گریخته مقالاتی در این زمینه نوشته شده است، از جمله می‌توان به مقاله «مردم‌سالاری دینی از دیدگاه آیت‌الله مصباح»^(۳) رجوع کرد. از این رو، این پژوهش به مردم‌سالاری دینی از دریچه ذهنی پویا و منسجم که استاد محمدتقی مصباح تبلور آن است، می‌پردازد؛ فیلسوفی که در عرصه نظریه‌پردازی، در عصر حاضر یکی از نظریه‌پردازان نظام سیاسی اسلام به شمار می‌رود.

این نوشتار، پس از شرح مختصر اصول و مبادی سیاست اسلامی، به رویکرد ارزش‌مدارانه در مردم‌سالاری دینی می‌پردازد. سپس حق الهی از حقوق انسان‌ها متمایز شده و جایگاه هر کدام بیان می‌گردد. در ادامه، گزاره‌های آزادی، جامعه مدنی، و نظام تفکیک قوا به طور مشخص مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت و به سایر جنبه‌ها در طول بحث اشاره می‌شود.

در طول بحث، مراد از حکومت دینی و نظام اسلامی، نظام مبتنی بر مردم‌سالاری دینی می‌باشد.

اصول و مبادی سیاست اسلامی

در مسیحیت، دین از جامعیت برخوردار نیست و به گونه‌ای تعریف می‌شود که عرصه‌های مسائل اجتماعی و

گونه‌ای آفریده شده که متناسب با حرکت تکاملی انسان باشد و در این جهت، فرقی میان زن و مرد، سیاه و سفید، شرقی و غربی، شمالی و جنوبی، انسان امروز، دیروز و فردا نیست.

۴. قانون‌گذاری برای زندگی مختص خداوند است و بشر حق وضع قانون ندارد؛ زیرا درک و شناخت بشر ناقص است و در آن، امیال خود را مورد توجه قرار می‌دهد.

۵. همه انسان‌ها در پیشگاه خداوند یکسانند.^(۵)

ب. مبنای انسان‌شناختی

بر خلاف نگرش مادی که در آن، انسان به مثابه حیوانی است که تمام رشد و ادراکات او درباره امور مادی است و هستی منحصر به همین عالم مادی می‌باشد،^(۶) در نگرش اسلامی، انسان جایگاه بلندی دارد که در تبیین آن می‌توان به محورهای ذیل اشاره کرد:

۱. انسان آفریده‌ای مجهز به نیروی اراده و اختیار است که باید مسیر تکامل خود را در پرتو راهنمایی‌های عقل و شرع برگزیند.

۲. شرافت انسان، به روح ملکوتی اوست و امتیاز او بر سایر حیوانات، مرهون ویژگی‌های انسانی وی. این ویژگی‌ها خاستگاه ارزش‌های معنوی و الهی به شمار می‌روند و قوای حیوانی و نباتی در واقع زمینه‌ساز رشد و کمال معنوی انسان و ابزارهایی برای نیل به سعادت جاودانی‌اند.^(۷)

۳. جسم و روح انسان با هم مرتبط است و به یک معنا، متحدند. از این رو، مدیریت و تدبیر امور جسمانی و روحانی باید هماهنگ باشد.^(۸)

۴. هیچ انسانی حق ندارد انسان‌های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. از این اصل، آزادی انتزاع می‌گردد؛ بدین معنا که هیچ انسانی حق ندارد افراد، جامعه

و ملتی را از آزادی محروم کند.

۵. انسان مسئول است و باید و نبایدها و تکالیفی او را احاطه کرده که در قبال آنها پاسخ‌گوست و همه ادیان نیز بر این امر اتفاق نظر دارند.^(۹)

ج. مبنای معرفت‌شناختی

در حالی که در جهان‌بینی مادی، علم تجربی مهم‌ترین معیار شناخت به شمار می‌رود و قهراً هستی را مساوی با ماده دانسته و آنچه را که در قلمرو حس و تجربه نگنجد، علمی نمی‌دانند، در جهان‌بینی الهی، عقل و حس و وحی و شهود از منابع شناخت به شمار می‌رود. از این رو، هستی اعم از غیب و شهود و مادی و مجرد است.^(۱۰)

ارزش‌مداری در مردم‌سالاری دینی

یکی از بنیادهای دموکراسی، تفکر نسبی‌گرایی است. در این تفکر، هیچ اصل ثابتی وجود حقیقی ندارد تا بتوان بر اساس آن، قانون تدوین کرد و حکم، خواست و اراده مردم است. بر این اساس، ملاک خوب و بد، خواست مردم است. خوب و بد مفاهیمی اعتباری‌اند که تابع سلیقه مردمند. در عالم واقع و در حقیقت، خوب و بدی وجود ندارد؛ اگر مردم یک روز گفتند فلان عمل خوب است، آن عمل خوب می‌شود، ولی نه برای همیشه، بلکه تا وقتی مردم بخواهند؛ اگر روز بعد گفتند همان عمل بد است، آن کار بد می‌شود، باز هم نه برای همیشه، بنابراین، در دموکراسی خوب و بد حقیقی نداریم، بلکه مفاهیم اعتباری، ساخته و پرداخته خود مردم است^(۱۱) و هیچ شناخت و یا ارزش مطلق وجود ندارد. این در حالی است که در مردم‌سالاری دینی، درباره نسبت ارزشی و معرفتی از نظر عقل و وحی، هم گزاره‌های معرفتی و هم گزاره‌های ارزشی مطلق داریم که به هیچ روی تفسیرپذیر

بپذیرد. البته ممکن است یک مجموعه اعضای مشکوک و محتمل نیز داشته باشد، یا مجموعه بازی باشد که اعضای به آن اضافه و یا از آن کاسته شود، اما معنا ندارد که یک مجموعه هیچ عضو ثابتی نداشته باشد و در عین حال، به عنوان یک مجموعه مشخص باقی بماند.^(۱۴)

ارزش‌هایی وجود دارد که ریشه در فطرت انسانی دارند؛ فطرتی که ثابت و تغییرناپذیر است.^(۱۵) چون فطرت الهی تغییرناپذیر است، ارزش‌هایی نیز که مبتنی بر فطرت هستند، تغییرناپذیرند. البته در اسلام برخی از احکام، مانند احکام ثانوی، نسبی و متغیر و تابع دو عنصر زمان و مکان هستند.^(۱۶) اما همه مفاهیم اسلامی متغیر نیستند، بلکه برخی از احکام اسلامی ثابت، مطلق و تغییرناپذیرند. به علاوه، هیچ‌یک از احکام اسلام تابع قرارداد و سلیقه مردم نیستند و احکام متغیر نیز دلایل متغیر خود را دارند، پس اولاً، همه ارزش‌ها تابع سلاقی و پسندها و قراردادهای نیست و برخی از ارزش‌ها و ضدارزش‌ها مطلق و تابع مصالح و مفاسد واقعی و نفس‌الامری هستند و بر این اساس، ثابت و تغییرناپذیرند؛ ثانیاً، ارزش‌های ثابت اسلام مطلق‌اند و برای همیشه و همه جا معتبر، صحیح و حق هستند (نتیجه آنکه این نوع نسبی‌گرایی که در غرب مطرح است، با اسلام سازگار نیست)؛ ثانیاً، احکام متغیر اسلام، در واقع، برای موضوعات حقیقی خودشان ثابت‌اند و آنچه تغییر می‌کند مصادیق آنهاست که با عروض عناوین متغیر، احکامشان تغییر می‌کند و در حقیقت، از تحت عنوانی خارج شده، داخل در عنوان دیگر می‌گردد، چنان‌که در احکام ثانویه ملاحظه می‌شود.

حق حاکمیت

در ریشه تمام تعاریف دموکراسی، هرچند هم نامشخص

و نسبی نیستند، تا ابد نیز ثابت باقی خواهند ماند.^(۱۲) ادعا بر این نیست که همه مفاهیم ارزشی، مطلق هستند، بلکه برخی از ارزش‌ها مطلق‌اند. در باب معرفت نیز هر معرفتی مطلق نیست و اعتقاد بر این نیست که هر شناختی که برای هر فردی حاصل شود، درست است.

ممکن است برخی از شناخت‌ها نسبی باشد و اساساً در متن برخی از گزاره‌ها نسبت وجود دارد. مثلاً، اگر از شما سؤال کنند که دانشگاه تهران بزرگ است یا کوچک؟ اگر دانشگاه تهران را با یک خانه مقایسه کنید، پاسخ می‌دهید خیلی بزرگ است، اما اگر با کره زمین مقایسه کنید، خواهید گفت: خیلی کوچک است. پس مفاهیمی همچون بزرگی و کوچکی نسبی هستند و مفاد و قضیه‌ای که مشتمل بر چنین مفاهیمی باشد نسبی خواهد بود. اما از اینکه بزرگی و کوچکی نسبی‌اند، نتیجه گرفته نمی‌شود که همه چیز، حتی خدا، وجود انسان، کره زمین و عالم نیز نسبی است.^(۱۳) بنابراین، سخن این نیست که هر ارزشی مطلق است، بلکه آن است که ما می‌توانیم برخی گزاره‌هایی داشته باشیم که دارای ارزش مطلق‌اند و نسبت به مکان‌ها، اشخاص متفاوت و زمان‌های گوناگون تغییر نمی‌پذیرند و استثنا‌بردار نیستند.

هر مجموعه از افکار و عقاید دارای اجزای ثابت و قدر متقین است که در اصطلاح، به آنها «ضروریات» گفته می‌شود و هر کس آشنا به آن مجموعه باشد، خواه آن را قبول داشته و یا قبول نداشته باشد، می‌داند که آن مجموعه شامل آن اعضا می‌شود. به عبارت دیگر، هر مجموعه‌ای گرچه ممکن است صدها عضو به آن افزوده و یا از آن کسر شود، اما باید محوری داشته باشد تا وجه تمایز آن مجموعه از دیگر مجموعه‌ها گردد. بر این اساس، اگر کسی دین اسلام را به عنوان یک مجموعه پذیرفت، باید یک دسته عناصر ثابت را به عنوان اعضای ثابت آن مجموعه

مالک به او داده شده، عقل هیچ‌گونه حق تصرفی برای او روا نمی‌دارد. بالاترین مالکیت‌ها از آن خداوند متعال است؛ چون اوست که به همه چیز، هستی داده و طبیعتاً تمام هستی و وجود هر موجودی از خداست و او مالک حقیقی هر موجودی است و طبعاً حق هرگونه تصرفی در هر موجودی را خواهد داشت.^(۲۰)

فقط خداست که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می‌شناسد و حق قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری برای انسان را دارد و انسان‌ها باید در مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی، فقط پیرو و فرمانبردار باشند؛ زیرا عبودیت خداوند عالی‌ترین درجه کمال است و اطاعت از فرامین الهی سعادت آدمی را تأمین می‌نماید.^(۲۱) بنابراین، دموکراسی اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداوند باشد، هیچ اعتباری ندارد؛ زیرا آنچه باید در مقابل آن خاضع و مطیع باشیم، فرمان خداست نه رأی مردم. بر این اساس، اگر در کشوری در وضعیتی خاص بر امر نامشروعی توافق نمایند و رأی دهند، قطعاً فرمان دین مقدم است؛ زیرا حکم خدا بر تشخیص مردم رجحان دارد. اگر رأی مردم را بر حکم خدا ترجیح دهیم، عملاً خدا را نپرستیده‌ایم و تابع فرمان او نبوده‌ایم و ربوبیت تشریحی خداوند را زیر پا گذاشته‌ایم که این عمل با توحید منافات دارد.^(۲۲)

در حکومت دینی، همه کسانی که به وجود خدا معتقد هستند، خدا را مالک و سلطان (دارای سلطنت تکوینی بر مردم) می‌دانند. از سوی دیگر، بر این باورند که احکام الهی به سود خدا نیست، بلکه در جهت مصالح مردم است، همچنین عادلانه و مطابق با ارزش‌های اخلاقی است. پس اگر خدا حکم کند لزوم اطاعت از آن بلاشکال است و اگر خدا کسی را برای اجرای حکم الهی معین کند، او حق حاکمیت دارد و حکومت او با اشکالی روبه‌رو نخواهد شد.

و پیچیده باشند، ایده قدرت جمعی و وضعیتی نهفته است که در آن، قدرت و شاید اقتدار نیز متکی بر مردم است^(۱۷) و مشروعیت هر اقتدار و سیطره‌ای نیز در مدار اجازه آحاد جامعه است. جان لاک در این باره می‌نویسد: «آزادی انسان در اجتماع آن است که در زیر لوای هیچ قدرت قانون‌گذاری نباشد، مگر آن [قدرتی] که خود با ایجاد دولت، به رضا و رغبت برپا کرده است و دیگر هیچ اراده و حکمی بر او فرمان ندهد، مگر آنچه هیئت قانون‌گذار کشور بنا بر وکالتی که از جانب او دارد، تصویب کرده باشد.»^(۱۸)

در مردم‌سالاری دینی، دو مقوله قانون‌گذاری و اجرا از هم جدا می‌شود. اگر دموکراسی در قانون‌گذاری این باشد که هر چه رأی اکثریت مردم - ۵۰ درصد به اضافه یک - به آن تعلق گرفت، قانون معتبر و واجب‌الاتباع است، هرچند خلاف نص قرآن هم باشد، اسلام چنین دموکراسی در قانون‌گذاری را نمی‌پذیرد. عدم سازگاری این شیوه دموکراسی در قانون‌گذاری با اسلام، یک قضیه توتولوژی است؛ زیرا در این معنا، دموکراسی یعنی: معتبر شناختن قانونی که خلاف اسلام است.^(۱۹)

از نظر اسلام، حق حاکمیت و تشریح، مختص به خداست؛ چون تنها خدای متعال است که اولاً، دانای نهان و آشکار است و همه مصالح دنیوی و اخروی و ابدی انسان‌ها را می‌داند و نزدیک‌ترین و بهترین راه‌های تحصیل آن مصالح را می‌شناسد؛ ثانیاً، تحت تأثیر هواهای نفسانی و اغراض شخصی واقع نمی‌شود و ثالثاً، خالق جهان هستی و مالک و صاحب اختیار حقیقی آن است. علاوه بر این، هر جا بخواهد حقی برای کسی در مورد چیزی یا کسی اثبات شود مبتنی بر این است که یک نحوه مالکیتی برای او نسبت به آن شیء یا شخص درست شود. اگر کسی نه خودش مالک است و نه اجازه‌ای از طرف

باید مناصب و مسئولیت‌ها را عهده‌دار گردند، سهیم شده و در شکل‌دهی به امور اجرایی کشور مشارکت می‌کنند. نظام تأسیس شده علاوه بر اتکا به آراء عمومی، نسبت به تعهداتش در قبال مردم وفادار بوده و به صرف وعده دادن بسنده نمی‌نماید. چنین خط‌مشی است که رضایت‌مندی مردم را به ارمغان آورده و رضایت خالق را نیز کسب می‌نماید. بین نظام تأسیس شده و مردم نوعی ارتباط معنوی برقرار شده که مردم، مجریان و نظام حاکم را تحقق‌بخش خواسته‌ها، آرمان‌ها و اهداف عالی خویش می‌بینند. در چنین صورتی است که ارتباطی وثیق بین حکومت و ملت پدید می‌آید که در آن نظام سیاسی نه تنها متکی به آرای عمومی، بلکه افزون بر آن، مورد علاقه و مایه اطمینان خاطر آنها می‌باشد. بنابراین، مردم‌سالاری دینی دو وجه مهم دارد؛ یک طرفش این است که مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند و طرف دیگر، این است که مسئولان به امور، مشکلات و نیازمندی‌های مشروع ایشان رسیدگی می‌نمایند و در بیان و عمل به جلب رضایت شهروندان می‌پردازند، رضایت‌مندی در این مقام، گستره وسیعی را شامل می‌شود، که خدمت‌گزاری به مردم و خلوص در خدمت‌گزاری، یکی از بارزترین نمودهای آن است.

مردم‌سالاری دینی همچنان‌که جانب رضایت‌مندی مردم را نگاه می‌دارد، به هیچ وجه به معنای نفی ارزش‌مداری نبوده و از چارچوب مبانی و اصول قانونی جامعه تخطی نمی‌کند، بلکه خواست و اراده مردم در سایه هدایت الهی بوده و هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌گردد. در واقع، مردم‌سالاری دینی بسان خواست مردم مسلمان تجلی می‌نماید که خواهان تحقق آرمان‌های عالی اسلامی هستند.

حکومت پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام با نصب خاص الهی صورت گرفته است و حکومت ولی فقیه در زمان غیبت امام معصوم^(۲۳) با نصب عام از طرف امام معصوم انجام شده است که خود وی منصوب خداست.^(۲۴)

مردم در مردم‌سالاری دینی

بنا بر آنچه گفته شد، مشروعیت در حکومت دینی وابسته به حکم خداست و حاکمیت حق خداوند است نه حق مردم؛ اما نقش صفر درصدی مردم در مشروعیت حکومت در بحث عینیت‌بخشی و اجرای قوانین الهی، به نقش صددرصدی بدل می‌شود. قرار دادن خداوند به عنوان مبنای مشروعیت، به معنای فقدان نقش مردم و عدم توجه به حقوق آنان نیست. در تحقق حکومت پیامبر، نقش اساسی از آن مردم بود؛ یعنی آن حضرت با یک نیروی قهری حکومت خویش را بر مردم تحمیل نکرد، بلکه خود مسلمانان از جان و دل با پیامبر بیعت کرده و با رغبت حکومت نبوی را پذیرفتند و کمک‌های بی‌دریغ مردم بود که باعث تحکیم پایه‌های حکومت پیامبر گشت. خودداری ۲۵ ساله امام علی^(ع) از دخالت در امور اجتماعی نیز به این دلیل بود که مردم با ایشان بیعت نکردند و ایشان با توسل به زور حکومت خویش را بر مردم تحمیل نکرد.^(۲۵)

رضایت، بیعت و رأی مردمان، در عینیت بخشیدن و تحقق کارآمدی حکومت اسلامی دخیل است. هیچ‌گونه تحمیلی بر مردم وجود ندارد؛ زیرا توسل به زور برای دست‌یابی به حکومت روا نیست.^(۲۶) آرای مردم در ایجاد پویایی و پایایی حکومت اسلامی مبتنی بر مردم‌سالاری دینی نقشی بی‌بدیل و اساسی دارد. در این نظام سیاسی، مردم با حضور در صحنه و در کنار صندوق‌های رأی در بنای نظام سیاسی و تعیین افرادی که

پس اگر مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین تعبیری با دین مخالفت ندارد^(۲۷) و در درون این نوع نظام، تمام کارها بر اساس نظر مردم صورت می‌گیرد، حتی در تعیین شکل و ساختار حکومت؛ چراکه ساختار حکومت از احکام متغیر و ثانویه اسلام است که بر حسب شرایط زمانی و مکانی تغییر می‌یابد و هیچ کس مدعی نیست که اسلام شکل و ساختار مشخصی را برای حکومت تعیین کرده است.^(۲۸)

آزادی

در اعلامیه حقوق بشر، حقوقی برای انسان‌ها مطرح شده است؛ از جمله؛ حق آزادی بیان، عقیده، اندیشه، مسکن، اختیار شغل، انتخاب مذهب، انتخاب همسر و... این آزادی‌ها فوق قانون شناخته می‌شوند و هیچ قانونی حق تعرض به آنها را ندارد. از سوی دیگر، می‌بینیم که در هیچ کشوری چنین اجازه‌ای را نمی‌دهند و برای آزادی بیان حد و مرزی قایل می‌شوند و - مثلاً - توهین به شخصیت افراد در هیچ جای عالم پذیرفته نیست. بنابراین، در همه جا آزادی‌ها حد و مرزی دارند و حد و مرز این آزادی‌ها تا آنجاست که مشروع باشد (در اعلامیه حقوق بشر نیز تعبیر اخلاقی وجود دارد) به این معنا که قانونی باشد و دولت آن را معتبر بداند و قانون است که حدود آزادی را تعیین می‌کند.^(۲۹)

نخستین چیزی که در مورد آزادی‌های فردی مطرح شده، آزادی دیگران است؛ یعنی هر فردی تا آنجا آزاد است که مزاحم آزادی دیگران نشده و به حقوق دیگران تجاوز نکند. آزادی به این معنا، که هیچ خط ترمزی برای انسان وجود نداشته باشد، با تفسیر مردم‌سالاری دینی ناسازگاری دارد. اسلام آزادی مطلق را به رسمیت نمی‌شناسد^(۳۰) و هرگز معتقد نیست آزادی فوق قانون است و هیچ قانونی نمی‌تواند آن را محدود کند. در اسلام،

زندگی انسان به دنیا خلاصه نمی‌شود، بلکه زندگی اصلی و جاویدان در جهان دیگری به نام آخرت ادامه خواهد یافت. مصالح انسان نیز به مصالح مادی محدود نمی‌گردد و مصالح بسیار مهم‌تر معنوی و دینی که در واقع، مصالح مادی نیز مقدمه آنهاست، برای انسان مطرح است و صد البته مقدم بر هر مصلحت مادی. بنابراین، در اسلام آنچه برای مصالح معنوی انسان‌ها و برای شخصیت، روح الهی، مقام خلیفه‌اللهی و انسانیت ایجاد مزاحمت کند و نیز آنچه به مصالح مادی و سلامتی و امنیت انسان‌ها ضرر برساند ممنوع است و از حد و مرزهای آزادی است؛ زیرا علاوه بر حقوق مالی، جانی و حیثیتی، حقوق معنوی و رشد روحانی انسان نیز جزء حقوق انسان مسلمان است و به هیچ روی تعرض به آنها مجاز نمی‌باشد. بنابراین، در جامعه اسلامی محدوده آزادی صرفاً مصالح مادی نیست، بلکه علاوه بر آن و مهم‌تر از آن و مقدم بر آن مصالح معنوی انسان‌ها، محدوده آزادی - به هر شکل آن - را تعیین می‌کند. پس آزادی در بین همه ملل و همه عقلا محدود است، اما از دیدگاه اسلامی، حد آن مصالح مادی و معنوی جامعه است؛ همه انسان‌ها آزادند، تا آنجا که به مصالح مادی و معنوی جامعه لطمه‌ای نرسد.^(۳۱)

اگر انسان زیست اجتماعی را پذیرفت، مبنای نظم آن، یعنی قانون و الزامات آن را نیز باید بپذیرد. در جامعه دینی قانون که عبارت است از «الزامات اجتماعی دین و سایر قوانین موضوعه در چارچوب آن»، باید پذیرفته گردد تا هم جامعه به خوبی اداره شود و به سمت پیشرفت و ترقی گام بردارد و هم حقوق شهروندان به بهترین شکلی تأمین گردد.^(۳۲) آزادی عمل و اختیار در پذیرش دستورات الهی، پیش از اختیار به اسلام است،^(۳۳) وگرنه پس از اختیار اسلام، هر مسلمانی باید ولایت و سلطه پیامبر و حاکمان اسلامی را بپذیرد و موظف است ارزش‌های

بنابراین، از یک‌سو، تنوع فعالیت‌های حکومتی و پیچیدگی آنها و نیز جلوگیری از بروز استبداد و خودکامگی ایجاب می‌کند که نوعی تقسیم قوا انجام شود؛ از سوی دیگر، لزوم حفظ وحدت یک امت و وحدت نظام جامعه ایجاب می‌کند که محور وحدت و انسجامی در حکومت وجود داشته باشد تا بر اساس آن محور، وحدت و یکپارچگی کل نظام و هماهنگی بین قوا حفظ گردد و همچنین نظارت بر عملکرد قوا صورت پذیرد.

نظام‌هایی که تفکیک قوا را پذیرفته‌اند، این مطلب را هم می‌پذیرند که گرچه یک نظام حکومتی از سه قوه تشکیل می‌شود، ولی این قوا باید با یکدیگر ارتباط داشته باشند و از آن‌رو که همه در کل، یک دستگاه حکومتی را شکل می‌دهند، باید یک عامل هماهنگ‌کننده و وحدت‌بخش بین قوا وجود داشته باشد. برای رفع بحران‌های ناشی از ناهماهنگی قوا، راه‌کارهایی در اکثر نظام‌های دموکراتیک دنیا در نظر گرفته شده، که برای دوری از اطاله کلام به راهکار اسلام اشاره می‌کنیم.

در مردم‌سالاری دینی به بهترین وجه برای حل مشکل فوق چاره‌اندیشی شده است؛ چون در شکل آرمانی حکومت اسلامی، یک شخصیت معصوم در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد و طبیعی است که وقتی چنین شخصیتی در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد، محور وحدت جامعه و هماهنگ‌کننده قوای مختلف خواهد بود و از موضع قدرت، به رفع تنش‌ها، اختلافات و تزاخمت بین قوا می‌پردازد. به علاوه، او از هرگونه خودخواهی، منفعت‌طلبی و جناح‌گرایی مصون است؛ چون او معصوم است و تحت تأثیر انگیزه‌ها و محرک‌های غیرالهی قرار نمی‌گیرد. در شکل دوم و مرتبه نازل‌تر حکومت اسلامی، کسی در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد که شبهه به امام معصوم است و علاوه بر برخورداری از شرایط لازم، از

اسلامی را رعایت کند و اگرچه دولت اسلامی در زندگی فردی و خصوصی افراد و مسائلی که در نهان انجام می‌گیرد دخالت نمی‌کند، اما در ارتباط با زندگی اجتماعی و در تعامل با دیگران همگان را موظف و ملزم به رعایت حدود الهی می‌کند و با هتک حریم ارزش‌های الهی، توهین به مقدسات دین و تهاجر به فسق و محرمات سخت مقابله می‌کند.^(۳۴) بر این اساس، آزادی‌ها در جامعه محدود به حدود الهی است.

قوای حکومتی

در عصر حاضر به دو دلیل باید در دستگاه حکومت وظایف تقسیم‌بندی شوند و قوای حکومتی تفکیک گردند:

۱. تنوع و پیچیدگی وظایف حکومت آنچنان است که از عهده یک نفر یا یک قوه خارج است.
۲. تفکیک قوا زمینه ایجاد سوءاستفاده از قدرت و استبداد را از بین می‌برد.

تبعیت یک نظام از یک سلسله اصول و عقاید و افکار و اندیشه خاص، دست‌کم در سه بعد جلوه گر می‌شود: قانون‌گذاری، حکومت و اجرا، و قضا. واقعیت آن است که از جنبه نظری و تئوریک، تفکیک کامل وظایف قوه مقننه از قوه مجریه کار دشواری است و به لحاظ عملی هم می‌توان گفت: تقریباً در هیچ جای دنیا چنین تفکیکی صورت نپذیرفته است و فقط در ظاهر ادعای استقلال کامل قوا از یکدیگر مطرح است.^(۳۵) حتی اگر واقعاً تفکیک کامل و مطلق سه قوه امکان‌پذیر باشد، از لحاظ مصلحت‌اندیشی در اداره کشور با مشکل دیگری مواجه می‌شویم و آن، ایجاد تشتت و نوعی چندگانگی در نظام حکومتی است؛ گویا سه دولت در کشور حکومت می‌کنند و هرکدام بخشی از امور را اداره می‌کند و حوزه فعالیت آنها هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارد.

رهبری و اشراف نقطه مرکزی نظام، یعنی ولایت فقیه، قرار دارند و او، هم حافظ قانون اساسی است و هم مواظب و مراقب است که از احکام اسلامی، ارزش‌ها، اهداف و آرمان‌های انقلاب، تخلفی صورت نگیرد. همچنین نقش هماهنگ‌کننده بین قوای سه‌گانه را دارد و همه را به وحدت و همدلی دعوت می‌نماید و جلوی اختلافات و تنش‌ها را می‌گیرد.

جامعه اسلامی

اسلام اساس همبستگی اجتماعی پیروان خود را ایمان مشترک آنها قرار داده است. نیز با برقراری پیوند ولایی و الهی میان آنان، از مفهوم (امت) برای شناسایی آنها استفاده کرده است.^(۳۹) عضویت و خروج از امت اسلامی بر اساس پذیرش و رد ولایت الهی معنا می‌یابد. کسی که با امام مسلمانان بیعت می‌کند و از این طریق، ولایت خدا و احکامش را می‌پذیرد، عضو جامعه دینی محسوب می‌شود و کسی که بیعت نکند یا نقض بیعت کند، خارج از امت اسلامی است. شرط دیگر عضویت در امت اسلامی، احساس مسئولیت و تکلیف است و اعضای امت اسلامی بیش و پیش از آنکه در فکر استیفای حقوق خویش باشند، دغدغه انجام تکالیف خود را دارند و بر همین اساس است که تکالیف دینی بر منافع فردی، گروهی، صنفی، طبقاتی و... مقدم می‌شود.

رهبر امت اسلامی وظیفه دارد به رشد مردم کمک کند و امت را هدایت نماید. هدف او نباید صرفاً اداره جامعه باشد (به مفهوم حفظ وضع موجود یا ایجاد نظم اجتماعی برای بهبود وضع این جهانی مردم)، بلکه وی باید در راه پیشرفت جامعه به سوی کمال هم گام بردارد.^(۴۰)

نکته‌ای که توجه بدان ضرورت دارد، این است که جوامع الهی - بخصوص جامعه اسلامی - برای امور

لحاظ تقوا و عدالت عالی‌ترین مرتبه پس از امام معصوم را واجد است. چنین شخصیتی به عنوان ولی فقیه شناخته می‌شود، محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ‌کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران می‌باشد و هدایت‌گری‌های کلان حکومتی و نیز سیاست‌گذاری‌های کلان توسط ایشان انجام می‌گیرد.^(۳۶) وی در چارچوب ارزش‌های الهی و مصالح حیاتی جامعه امر و نهی می‌کند نه از روی هوس و دلخواه خود؛ چون اگر از روی هوس و برخلاف مصالح مردم و برخلاف احکام الهی قدم بردارد، مرتکب گناه شده و در این صورت، از ولایت ساقط می‌شود.^(۳۷) برای اینکه صاحبان قدرت از قدرت خود سوءاستفاده نکنند، مونتسکیو و دیگران نظریه تفکیک قوا را پیشنهاد کردند و مورد پسند و قبول عام قرار گرفت، ولی این راه‌حل، درد اصلی را رفع نمی‌کند؛ زیرا اگر متصدیان حکومتی در قوای سه‌گانه، از تقوا و صلاحیت اخلاقی کافی برخوردار نباشند، وقتی قدرت تفکیک می‌شود، مفاسد جامعه و حکومت نیز تقسیم می‌پذیرد و در سه بخش جای می‌گیرد. پس، از فساد حکومت کاسته نشده و فقط چند بخش گردیده و هر بخش در قوه‌ای قرار گرفته است. بنابراین، تنها راه اساسی برای جلوگیری از مفاسد و دخالت و تجاوز قوه‌ای در قوای دیگر، این است که تأکید بیشتری روی تقوا و صلاحیت‌های اخلاقی داشته باشیم. هر مدیر و کارگزاری که در مرتبه‌ای از مسئولیت‌های اجتماعی قرار می‌گیرد، متناسب با اهمیت و جایگاه مقامی که عهده‌دار می‌شود باید از تقوای بیشتری برخوردار باشد و بالطبع کسی که در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد باید باتقواترین مردم و کارگزاران و مدیران باشد، چنان‌که از لحاظ مدیریت و آشنایی با قوانین نیز باید سرآمد باشد.

بنابراین قوای سه‌گانه^(۳۸) ضمن استقلال، تحت

صرفاً در سیاست‌گذاری‌های کلان و اموری که انجام آنها به هر دلیل از عهده مردم بر نمی‌آید ایفای نقش نماید. جامعه‌ای با این ویژگی که مردم در آن عهده‌دار حداکثر امور و فعالیت‌های اجتماعی هستند و بار تصدی دولت به حد ضرورت خلاصه می‌شود، جامعه مدنی یا «مدینه‌النبی» نام دارد. (۴۳)

جامعه مدنی در میان امت اسلامی علاوه بر دو کارکرد مهم، یعنی جلب مشارکت مردم در کارها و بالا بردن توان اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امت و نیز کاستن از بار تصدی و مسئولیت‌های دولت، ویژگی‌های دیگری هم دارد که از جمله آنها می‌توان به امور ذیل اشاره کرد: ۱. استیفای حقوق مردم؛ ۲. بهره‌گیری از افکار و اندیشه‌ها در تصحیح و بهبود روش‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها؛ ۳. جلوگیری از مفاسد اداری و اجتماعی و ممانعت از تعدیات دولت علیه مردم؛ ۴. انجام تکالیف اجتماعی همچون «النصیحة لائمة المسلمین» و امر به معروف و نهی از منکر؛ ۵. هدایت و تربیت مردم. با توجه به کارکردهای جامعه مدنی، می‌توان در دل امت اسلامی و با پایبندی به لوازم عضویت در امت، جامعه مدنی تشکیل داد. جامعه مدنی برای دستیابی به اهداف و کارکردهای خود، پیوندهایی را میان اعضای نهادهای خود ایجاد می‌کند، اما پیوندهای امت اسلامی حاکم بر پیوندهای آن می‌باشند و این بدان معناست که اولاً، تعهد اعضا به امت اسلامی و رهبری آن مقدم بر تعهد آنها به نهادهای جامعه مدنی است؛ ثانیاً، اهداف و کارکردهای جامعه مدنی همه در یک مرتبه نیستند؛ آن بخشی از کارکردها که در راستای تأمین بیشتر مصالح امت باشد، مقدم بر آن بخش‌هایی است که صرفاً در جهت تأمین منافع فردی و گروهی است. جامعه مدنی برای دستیابی به اهدافش لازم نیست

معنوی اهمیت فراوانی قایلند. اسلام همان‌گونه که برای فرد، حفظ دین را بر هر کار دیگر مقدم می‌داند و برای نگه‌داری دین، بذل مال و جان را توصیه می‌کند - چنان‌که در وصایا و سفارش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است (۴۱) - برای جامعه نیز حراست و پاسداری دین را به هر قیمتی که باشد، واجب و بایسته دانسته است. از دیدگاه اسلامی، اگر موجودیت دین در معرض تهدید و مخاطره قرار گرفت، برای دفاع از آن، جان‌ها باید فدا شود، چه رسد به اموال. هنگامی که در جامعه دین اصالت دارد باید اولاً، همه احکام و مقررات اجتماعی و حقوقی به گونه‌ای وضع شود و جمیع اعمال و فعالیت‌های جمعی چنان صورت پذیرد که نه تنها با اهداف متعالی دین و اخلاق مخالفت و منافات نداشته باشد، بلکه با آنها موافق و در راه تأمین آنها قرار گیرد. ثانیاً، یکی از وظایف اساسی حکومت و بلکه مهم‌ترین وظیفه آن، تعلیم و تربیت دینی و اخلاقی افراد جامعه باشد. یک جامعه الهی و اسلامی به امور معنوی و مسائل دینی و اخلاقی اهتمام فراوان دارد و برآورده شدن همه نیازهای متعدد و متنوع خود را در چارچوب دین و اخلاق می‌خواهد. همین، فرق اصلی این جامعه با سایر جوامع است. (۴۲)

جایگاه جامعه مدنی در جامعه اسلامی

واگذاری امور به مردم و فراهم آوردن امکان مشارکت و حضور مردم در صحنه‌های گوناگون اجتماعی، از جمله تأمین نیازمندی‌های فراوان اجتماعی، از ویژگی‌های جامعه مدنی شناخته می‌شود. در اسلام، اصل این است که مردم امور را داوطلبانه به دست گیرند و نیازهای اجتماعی را خود برطرف سازند و تا حد امکان، از تصدی دولت کاسته شود و تنها در حد ضرورت دولت در فعالیت‌های اجتماعی و تأمین نیازمندی‌های جامعه دخالت کند، و

پذیرفته شده و نظارت بر آن به عنوان یکی از وظایف رهبری مطرح می‌گردد. مردم‌سالاری دینی امری بسیط است که در پس آن سازگاری دین و مشارکت و حضور مردم نهفته است. در این نظام، تکیه بر آگاهی و بینش مردم امری ضروری است؛ زیرا این نوع نظام با اراده مردم تأسیس می‌شود و ادامه حیات می‌یابد؛ و در آن، خواست مردم متوجه تحقق و تحکیم مبانی و اهداف عالی دین می‌باشد. ارتباط وثیق ایجاد شده بین حکومت و ملت سبب می‌شود که این نظام سیاسی نه تنها متکی به آرای عمومی، بلکه افزون بر آن، مورد علاقه و مایه اطمینان خاطر آنها باشد. بر این اساس، مردم با پذیرش آزادانه اسلام، در چارچوب قوانین و ارزش‌های آن در مسائل جامعه مشارکت نموده و در پیشبرد امور تأثیرگذار خواهند بود.

سکولار باشد؛ زیرا تعهد دینی آن مانع دستیابی به اهداف نیست. البته این تعهد دینی مانع رها بودن مطلق و آزادی در قانون‌گذاری بنیادی در تمامی جنبه‌های حیات بشر می‌شود. قانون‌گذاری در جامعه اسلامی باید در چارچوب قوانین قطعی اسلام صورت گیرد و تعارضی با احکام الهی نداشته باشد. بنابراین، پس از آنکه افراد آزادانه عضویت در امت اسلامی را پذیرفتند و با رهبری آن دست بیعت دادند، به لوازم آن (که حرکت در چارچوب موازین اسلامی است) پایبند می‌شوند. این مانند هر نوع همبستگی اجتماعی دیگری است که تعهداتی را برای اعضایش به دنبال می‌آورد.

در مردم‌سالاری دینی، مشروعیت تمامی نهادها، از جمله جامعه مدنی، از جانب خداست که ولی و سرپرست کل هستی است. بنابراین، جامعه مدنی مشروعیت خود را از نظام دینی می‌گیرد و نظام دینی نیز کارآمدی خود را از جامعه مدنی، و در این حالت، تضادی میان این دو (جامعه مدنی و جامعه دینی) نخواهد بود و جامعه مدنی در خدمت تحقق بخشیدن به احکام دین و افزایش کارایی نظام اداری و هدایتی جامعه اسلامی خواهد بود و در عین حال، حافظ حقوق و منافع مشروع اعضای خود نیز می‌باشد. (۴۴)

نتیجه‌گیری

مردم‌سالاری دینی الگوی نوینی برای نظام‌های سیاسی در کشورهای اسلامی است که در آن حق حاکمیت و قانون‌گذاری متعلق به خداوند یگانه است و در چارچوب اصول و احکام الهی و بر پایه رضایتمندی و مراجعه به رأی مردم، قانون‌گرایی، رسیدگی به امور مردم و تأمین رفاه و آسایش و حل مشکلات آنان شکل گرفته است. آزادی را به شکل مطلق به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه آن را در حدود قوانین الهی برمی‌تابد. نظام تفکیک قوا در آن

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمدتقی مصباح، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۱۷۶.
- ۲- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۳۰؛ نیز ر.ک: مصاحبه‌های ایشان در پاییز و زمستان ۱۳۵۷ به ویژه در پاریس.
- ۳- حمزه‌علی وحیدی‌منش، «مردم‌سالاری دینی از دیدگاه آیت‌الله مصباح»، معرفت، ش ۹۰، خرداد ۱۳۸۴، س ۳۵-۲۲.
- ۴- محمدتقی مصباح، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۲۳.
- ۵- محمدجواد نوروزی، درآمدی بر نظام سیاسی اسلام، ص ۴۶.
- ۶- ر.ک: محمدتقی مصباح، «اسلام و مدیریت ارزش‌ها»، بولتن اندیشه، ش ۵.

- ۳۷- همو، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۳۲-۱۳۳.
- ۳۸- ر.ک: همو، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۱۴.
- ۳۹- مؤمنون: ۵۲.
- ۴۰- محمدتقی مصباح، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۳، ص ۲۴-۲۵.
- ۴۱- محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۱۶، ج ۲، محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۱۲، ب ۲۳، ج ۲.
- ۴۲- محمدتقی مصباح، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۱۸۱.
- ۴۳- همو، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۱۸۰.
- ۴۴- همو، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۳، ص ۲۸-۲۶.

منابع

- ۱- آریلاستر، آنتونی، دموکراسی، ترجمه حسن مرتضوی، چ سوم، تهران، آشیان، ۱۳۸۹.
- ۲- خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه نور، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
- ۳- مصباح، محمدتقی، «اسلام و مدیریت ارزش‌ها»، بولتن اندیشه، ش ۵.
- ۴- —، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱.
- ۵- پرسش‌ها و پاسخ‌ها، چ دهم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹.
- ۶- —، حقوق و سیاست در قرآن، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹.
- ۷- —، کاوش‌ها و چالش‌ها، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹.
- ۸- —، نظریه حقوقی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، بی‌تا.
- ۹- —، نظریه سیاسی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
- ۱۰- —، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
- ۱۱- نوروزی، محمدجواد، درآمدی بر نظام سیاسی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.

- ۷- همان.
- ۸- امام خمینی، همان، ج ۵، ص ۱۵۵.
- ۹- محمدتقی مصباح، کاوش‌ها و چالش‌ها، ص ۱۲.
- ۱۰- محمدجواد نوروزی، همان، ص ۴۸.
- ۱۱- محمدتقی مصباح، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، ص ۳۸.
- ۱۲- همو، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۱۸۰.
- ۱۳- همان، ص ۳۱۹.
- ۱۴- همان، ص ۳۱۰.
- ۱۵- ر.ک: روم: ۳۰.
- ۱۶- ر.ک: محمدتقی مصباح، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۱۵۴.
- ۱۷- آ.ر. بلاستر، دموکراسی، ترجمه حسن مرتضوی، ص ۲۳.
- ۱۸- جان لاک، رساله دوم درباره حکومت، ص ۱۵۹.
- ۱۹- محمدتقی مصباح، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۱۷۶.
- ۲۰- همو، نظریه حقوقی اسلام، ج ۱، ص ۱۱۴.
- ۲۱- ر.ک: همو، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۱۰۵-۹۴.
- ۲۲- همو، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، ص ۴۱.
- ۲۳- ر.ک: همو، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه.
- ۲۴- همو، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، ص ۱۳-۱۶.
- ۲۵- همان، ص ۲۱.
- ۲۶- همان، ص ۲۴.
- ۲۷- همان، ص ۴۱.
- ۲۸- ر.ک: همو، نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۴۶-۱۴۸.
- ۲۹- همو، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۵۹.
- ۳۰- همو، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۹۱-۱۰۰.
- ۳۱- همان، ص ۶۰.
- ۳۲- همان، ص ۷۸.
- ۳۳- البته داشتن آزادی و اختیار پیش از اسلام به این معنا نیست که مسئولیتی هم متوجه او نیست. در جهان پس از دنیا، انسان باید در برابر عدم پذیرش اسلام و تک‌تک الزام‌های آن پاسخگو باشد.
- ۳۴- محمدتقی مصباح، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۸۳.
- ۳۵- ر.ک: همو، نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۲۵ و ص ۱۱۶-۱۱۷.
- ۳۶- همو، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۱۸۶-۱۸۸.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی